

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، ۱۳ نومبر ۲۰۰۸

اهداء به آفریننده "برگ پائیز"

پارچه ای زیبا زیر عنوان "برگ پائیز" در پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" از نظرم گذشت و بر آنم داشت که هر و مرو چیزکی در استقبالش بنگارم. تنها من نیستم که ازین پارچه قشنگ لذت برده ام، چه این نشیده سبک جدید، واقعیتهای تلخ جامعه را با چنان جزالت و شیرینی، بی پرده تمثیل می کند که بی گمان هر ذوقی را گوارا افتاده است.

"شعر" در ادبیات کلاسیک ما چوکات خاص داشته و تابع قواعدی معین و محکم بوده و نه هر کلام زبینه با مفهومی پسندیده، به نام "شعر" یاد میگردد. در زمانه ما "شعر" مگر از قالب کهن رسته است و به هر پارچه گوارائی که مفهوم لطیفی را در بر گرفته و به اصطلاح معروف "از دل برخاسته و بر دلها نشیند"، نیز "شعر" گفته میشود. "شعر" در قالب دوم بیشتر متأثر است از ادبیات اروپائی، که از عرصه یکصد سال اخیر در دژ استوار ادبیات دری نیز رخنه کرده و جای پا و جایگاهی برای خود ساخته است. پس در زمانه ما دو نوع "شعر" داریم، یکی آن که به سبک قدیم و به شیوه قدمای بزرگ ادبیات دری سروده می شود و دیگر چیزی که از قید وزن عروضی خارج گردیده، با مد نظر گرفتن "قافیه" و یا بدون آن، عرضه گردد.

بدون شک که هر دو نوع "شعر" از خود مقامی دارند و هواخواهان و طرفدارانی. غالب شاعران سبک کلاسیک از "شعر جدید" تیرا می جویند، مگر هستند شاعران فراوانی ازین طیف، که به هر دو شیوه مایل بوده و در هر دو زمینه طبع آزمائی کرده اند.

من که طبع شعری ندارم و به ندرت و گاهگاه، جبراً و قسراً یگان پارچه شعر به سبک قدیم می سرایم، از جبر و تصنع خارج گردیده و چیزی را عرضه می کنم، که قلم شکسته ام قدرت تقدیمش را دارد. اگر در "وادی دوگانه" شعر دستی میداشتم، یقیناً پارچه ای می سرودم، درخور و شایسته "برگ پائیز".

در هر فرهنگ و بالاخص در فرهنگ ما به چیزها و نکاتی بر میخوریم، که از وجودش کس انکار ندارد، اما ابراز و بیانش کاریست نه آسان. دوردور چنین نکات و چیزهای ممنوع و غیر مجاز را گوئی قلاع آهنین احاطه کرده که فتحش از دست "رُستمان" نیز ساخته نیست. چنین چیزی را در اصطلاح اروپائی "تبو" نامند. این کلمه به قرار شرح "ویکی پدیا"، اصلاً از محیط مجمع الجزائر پاسفیک به شکل Tapu و در معنای "ممنوع" و "غیر مجاز" برخاسته و سپس در زبان های اروپائی رسوخ کرده، که در انگلیسی به شکل Taboo و در آلمانی به صورت Tabu نوشته میشود.

در اروپا مگر از مدتهاست که تبوها را شکسته اند. از زمانی که فرهنگ اروپائی عالمگیر گشته و کران تا کران جهان را فتح کرده است، "تبو شکنی" ها آهسته آهسته در فرهنگ ما نیز رخنه کرده و نمونه بارز "تبو شکنی" را در فرهنگ خود، در "شعر دری" می یابیم. شاعر تبو شکن، احساسات رقیق انسانی را از طریق کلام دلپذیر جدید و قدیم بر زبان می آرد. البته شاعران متقدم ما در قسمت بیان "احساسات مردانه" نسبت به "زنان"، از همان اول سد و مانع را نمی شناختند و در واقع از همان اول "تبو شکن" بوده اند. اگر از موارد نادر و منحصر به فرد بگذریم، این اما کاملاً حکم یک "تبو" را داشت که یک "زن" بیاید و از طریق سخنپردازی، "احساسات زنانه" خود را برملا و گویا در ملا عام، نسبت به یک "مرد" ابراز نماید.

خوشبختانه که در حلقه‌های فرهنگی افغانی نیز اینک پیشقدمانی وارد صحنه گردیده و این سد سدید را بشکسته اند. یکی ازین تبوشکنان سخنپور در وجود خانم زیبایانی تبارز کرده که تاکنون سه پارچه دلکشش را در همین پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" (AA-AA) خوانده و هرسه را سخت پسندیده ام. پارچه پیشین معنون بود به "نفرین" که حدوداً دو ماه پیش در پورتال نشر گردید و اینک پارچه جدیدش زیر عنوان "برگ پائیز" چنانم برانگیخت، که این سطور را در قدومش میریزم. من شعر را به شعر جواب نمیگویم، بلکه چنانکه ملاحظه میگردد، چیزی در هیئت تقدیم میکنم، که اگر نازخیالانه و رومانتیک نباشد، اندک روشنگرانه باشد. روا نباشد که از کنار چنین پارچه زیبا "شیر غلت زنان" بگذرم، اینست که دست بدامان "بهانه های کلاسیک" میبرم و آن بیت معروف را تیمناً و تیرکاً بر زبان می آریم، که :

برگ سبزیست تحفه درویش چه کند بینوا همین دارد

من برگ سبزی را که بهار و طبیعت زیبای وطنم را تمثیل میکند، نثار شاعره خوش قریحه و با استعداد وطن، خانم "آصفه جان خلیل مسعودی" می کنم. ایشان از خزان سخن گفته اند، من اما منظر شکوهمند بهار را در پای "برگ پائیز" شان میریزم؛ برگگی که اثر قلم موی سحرار هموطن نامدار ماست. این منظر اثر استاد مرحوم "خیر محمد یاری"ست، که از استادان بنام هنر رسامی قرن بیستم وطن عزیز ما بودند. بدون تردید که نام مرحوم استاد "یاری" نزد بسا هموطنان ما معلوم و معروف است. تابلوی بزرگ و بس زیبای رواق "سینمای پامیر" که دختر کوچی و رمه گوسفندانش را نمایش میداد - و کسانی که چون من چند پیراهن را بیشتر کهنه کرده اند، عظمتش را حتماً به یاد دارند -، اثر کلک هنرور و هنرپور همین هنرمند بزرگ ما بود. امروز مگر گمان نکنم که از برکت لیل و نهار چند دهه آخر، از آن اثر ارزنده، خبری هم مانده باشد.



اثر استاد مرحوم "خیر محمد یاری"
از نقاشان چیره دست افغان در قرن گذشته

آرزومندم که شاعرۀ شجاع وطن ازین نشیده های نغز، بسیار بسرایند و خوان سخن و سیماط شعر دری را پیوسته
رنگین بدارند!!!